

(به نام خدا)

کارگاه آموزشی مهارتی _ پژوهشی روش شناسی تاریخی

استاد: دکتر نعمت الله صفری فروشانی

جلسه سوّم، ۱۶ بهمن ۱۴۰۱

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم. بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين. و الصلاة والسلام على مولانا و سيدنا و نبينا محمد و آله اجمعين.

عرض سلام و ادب و احترام دارم خدمت همه سروران گرامی، اساتید و طلاب محترم. و عرض تبریک ایام الله دهه فجر، پیروزی انقلاب اسلامی. ان شاء الله که شاهد برکات بیشتر مادّی و معنوی آن باشیم.

برای اینکه یاد آوری شود و بدانیم کجا هستیم در جلسات قبلی داشتیم راجع به مفاهیم مرتبط بحث می‌کردیم. چه مفاهیمی را بحث کردیم؟ رویکرد، شیوه، نظریه، جریان، مکتب، مدرسه، اسلوب، براوند.

اما دو تا مفهوم مهم باقی مانده است. اولین مفهوم، مفهوم گفتمان است. گفتمان با گفتگو فرق می‌کند. گفتمان یک واژه ترجمه‌ای است. یعنی لغتی است که از غرب آمده، و ما آن را ترجمه کردیم. گفتمان ترجمه کلمه Discourse است.

این کلمه از زبان فرانسوی، به کلمه گفتمان در زبان فارسی ترجمه شده است. با اینکه این کلمه عمر زیادی ندارد، اما بسامد زیادی پیدا کرده است. یعنی اگر شما الان در اینترنت کلمه گفتمان را جستجو کنید، می‌بینید که بسیار به کار

رفته و استفاده شده است. کلمه قبلی ما رویکرد بود. این کلمه اینقدر به کار نرفته است که الان کلمه گفتمان به کار می‌رود. این گفتمان در چند رشته به کار می‌رود. رشته جامعه شناسی، رشته زبان شناسی، رشته فلسفه، و اخیرا هم

در تاریخ هم جا باز کرده است و کاربرد فراوانی در تاریخ پیدا کرده است. حالا ببینیم این گفتمان چیست؟ و ببینیم و با روش چه فرقی دارد؟ مجموعه سامان‌مند از گفتار و نوشتار. صحبت‌هایی که من می‌کنم. و نوشته‌هایی که من دارم

می‌شود گفتمان. رویکرد هم تا حدّی شبیه به همین بود. اما رویکرد، انتخابی است. اما گفتمان انتخابی نیست. یک مجموعه‌ای است دارای مقالات و کتاب‌ها. و گفتگوهایی می‌شود. مثلا شما می‌خواهید امام حسین (ع) و عاشورا را

بررسی کنید. ممکن است چند تا گفتمان در اینجا باشد. مثلا گفتمان حماسی داریم. به جنبه‌های حماسی عاشورا

می‌پردازیم. مثل شجاعت‌ها، رشادت‌ها، اعمّ از جوانان و نوجوانان، پیرمردها و ... به این‌گونه مسائل توجّه می‌کنیم. به این گفته می‌شود گفتمان حماسی. و کاری به مسائلی همانند اینکه امام حسین (ع) کی راه افتاد؟ در راه با چه کسانی گفتگو کرد؟ و ... کار نداریم. اگر هم مثلاً به گفتگویی در بین راه پردازیم به جنبه حماسی آن کار داریم، نه مسائل دیگر. مثلاً فرمایش حضرت علی اکبر (ع) که فرمودند: اذا لانبالی بالموت. این را می‌گویند گفتمان حماسی. یا مثلاً گفتمان عاطفی. فقط به جنبه‌هایی پرداخته می‌شود که شما را به گریه بیندازد. احساسات شما را تحریک بکند. عواطف شما را به وجد بیاورد. چیزهایی که گریه آور است مطرح می‌شود. این می‌شود گفتمان عاطفی. یا مثلاً گفتمانی داریم تحت عنوان عرفانی. فقط به آن رابطه خاصّ امام (ع) و خدا می‌پردازد. مناجات‌های امام (ع)، دعا‌های امام (ع). دیگر به مسائل دیگر نمی‌پردازد که مثلاً چه ارتباطی امام (ع) با یاران خود دارد. عمودی بررسی می‌کند نه افقی. مثلاً سیّد بن طاووس می‌فرماید: اگر ما مامور به عزاداری نبودیم ما در روز عاشورا جشن می‌گرفتیم. چرا که امام (ع) به وصال رسیده است. عاشق به معشوقش رسیده است. اگر عاشقی به معشوقش برسد که ما دیگر گریه نمی‌کنیم. اما مامور به عزاداری هستیم. این را می‌گویند گفتمان عرفانی.

اما انواع گفتمان داریم. گفتمان کلان، ریز گفتمان، و مطالب مختلفی که درباره گفتمان هست. مثلاً تحوّل گفتمان. اینها همه از غرب آمده و الان ما در تحقیقات خودمان به کار می‌بریم. پس فرق گفتمان با رویکرد مشخص شد. گفتمان تثبیت شده است و تعریف دارد. همچنین ارکان و مؤلفه‌های آن نیز روشن است. اما رویکرد انتخابی است. تحلیل‌گر انتخاب می‌کند.

گفتمان مجموعه‌ای است سامان‌مند از نوشتار و گفتار. مثلاً ببینید ابو مخنف را که نگاه می‌کنید، چه گفتمانی دارد؟ گفتمان تاریخی دارد. روضة الشهداء را که نگاه می‌کنید گفتمانش عاطفی است. یا مثلاً در قبل از انقلاب ما به امام حسین (ع) با گفتمان سیاسی و گفتمان حماسی نگاه می‌کردیم. مثل عبارت خون بر شمشیر پیروز است. قبلاً هم گفتم. ممکن است تعاریفی که من می‌کنم با تعاریف رایج متفاوت باشد. من عمداً اینها را اتخاذ کردم. و در ضمن، اینقدر که من تعاریف را شسته و رفته میارم شما در اینترنت پیدا نمی‌توانید.

هم‌چنین گفتمان به گرایش‌ها هم اضافه می‌شود مثل گفتمان تشیّع، گفتمان انقلاب. علاوه بر گرایش به فرقه، یا یک شخصیت هم اضافه می‌شود. مثلاً گفتمان فلان شخص چیه؟ می‌گوئیم تاریخی. یا یکی باشد گفتمانش ماورائی باشد. فقط به معجزات توجّه دارد. مثلاً یک گفتمان ماورائی داریم در میان ائمّه (ع)، به نام دلائل الامامة. دلائل یعنی معجزه. فقط معجزات می‌آورد. اصلاً تاریخ نیست.

این گفتمان ممکن است تلفیقی هم باشد. اما باید در بسته جا بگیرند. مثلا بر فرض، آقای مرحوم سید جعفر مرتضی عاملی در کتاب الصحیح من سیرة النبی (ص)، یک نوع گفتمان دارد. اما در کتاب الحیاة السیاسی لامام الرضا (ع) یک نوع دیگر. اما گفتمان باید مضاف الیهش تکی باشد. تلفیقی نباشد.

حالا ممکن است بعضی وقتها ما اگر بخواهیم یک گفتمان را بشناسیم، یک چیز دیگر به آن اضافه کنیم. به خصوص در علوم اجتماعی. گفتار، نوشتار و رفتار. مثلا گفتمان هیئتی. گفتمان هیئتی درباره امام حسین (ع). اینها چه چیزهایی می خوانند؟ به چه چیزهایی توجه دارند؟ شعرهایی که می خوانند چگونه است؟ آیا حماسی است؟ آیا عاطفی است؟ و چه رفتاری دارند؟ چگونه عزاداری می کنند؟ این را می گویند گفتمان هیئتی. پس ممکن است رفتار را هم اضافه کنیم در تعریف گفتمان. گفتمان بشود، رفتار، گفتار و نوشتار. یا بگوئیم مجموعه ای سامان مند از بینش، روش و منش. در اینجا یک سری اسامی هم ممکن است به گوش ما بخورد. مثل پُل میشل فوکو یا لاک لَامُف یا فِرکِلَاو. اینها کسانی هستند که قهرمانان گفتمان گفتمانند. گفتمانی که درباره گفتمان شکل گرفته یا بحث تحوّل گفتمان است. مثلا آقای الف تاریخ و ادبیات خوانده است. هر چیزی را که بدهیم با گفتمان ادبی هم بررسی می کند. این بحث گفتمان.

اگر کسی چند گفتمان را با هم ترکیب کند به آن رویکرد گفته می شود. مثلا ممکن است من یک رویکردی داشته باشم، که هر جا هر گفتمانی به نفعم باشد بگیرم، گفتمان های دیگر را بگیرم. کسانی را ما داریم که در گفتگوها قسمت هایی را می گیرند که به نفعش است و قسمت هایی را که به نفعش نیست رها می کند. این ها را ما می گوئیم معیارهای دوگانه. یک استاندارد خاصی را نمی گیرد. گفتمان تعریف شده است. هر گفتمانی را بگیرید یک بسته تعریف شده است. و شما می توانید انتخاب کنید. نمی توانید ایجاد کنید. حالا مثلا اگر شما رفتید داروخانه، گفتند برای این بیماری شما داروی خاصی نیست. اما می توانید چند تا دارو را با هم ترکیب کنید. این دیگر یک داروی خاص نیست. خودتان انتخاب کردید. قابل الگو برداری نیست. شما ممکن است با یک عده ای جمع شوید و چند تا گفتمان را ترکیب کنید و یک گفتمان جدیدی را به وجود بیاورید. این گفتمان جا بیفتد و تعریف داشته باشد.

اما لغت دوّم، لغت پارادایم (Paradigm) است. پارادایم (بر خلاف دیسکورس که فرانسوی بود)، یک لغت انگلیسی است. این لغت هم لغتی جدید است. ترجمه کرده اند به معنای الگو واره، سرمشق، الگوی مسلط. و در تعریفش گفتند چارچوب فکری و فرهنگی است که مجموعه ای از الگوها و نظریه ها را برای یک جامعه شکل داده اند.

پارادایم بر خلاف گفتمان که ریز است، کلان است. در سطح کلان مطرح می شود. و ترکیب شده است از عناصر مختلف. این عناصر یک مجموعه منسجم الگویی، نظریه ای و فرهنگی است. مثلا می گوئیم در شیعه، پارادایم تشیع. پارادایم تشیع چیست؟ تشیع یک مکتب است. نظریه های مختلفی در آن جا دارد. نظریه های کلامی، نظریه های فقهی، نظریه های

فرقه شناسانه، نظریه‌های تاریخی و طیف‌های مختلفی درون آن جا گرفتند. خیلی وسیع است. نظریه امامت دارد. خلافت بلافصل دارد. مشروعیت ائمه (ع) دارد. نصّ دارد. نصب دارد. عصمت دارد. علم غیب دارد. منابع دارد. شخصیت‌ها دارد. می‌بینید چقدر وسیع است پارادایم تشیع؟ خوب این چه فایده دارد به این وسعت؟ در مقابل پارادایم تسنن. یا در مقابل پارادایم‌های دیگر. یا مثلاً کمی ریزتر می‌شود. پارادایم تشیع سنتی در مقابل پارادایم تشیع تجدید نظر طلب. مثلاً پارادایم وهابیت. پارادایم اهل تسنن. الان اگر من چه بگویم از پارادایم تشیع خارج شده‌ام؟ مثلاً اگر بگویم امام (ع) عصمت ندارد. این صوت‌ها را هم به طور دقیق پخش کنید فردا کسی نگوید فلانی می‌گوید امام (ع) عصمت ندارد. دارم مثال می‌زنم. امام (ع) عصمت ندارد. اینجا من دیگر از پارادایم مسلط شیعه خارج شدم. مثلاً آقای الف آمد در مسئله رجعت تشکیک کرد. این داخل در پارادایم شیعه است یا خارج از آن؟ خارج از پارادایم شیعه است. آقای احمد الکاتب آمد مثلاً در آموزه مهدویت تشکیک کرد. چی شد؟ از پارادایم تشیع یعنی الگوی مسلط خارج شد.

مثلاً الان اگر کسی در شیعه قائل به رجعت نباشد، نمی‌گوئیم کافر است یا مرتدّ است. اما می‌گوئیم از پارادایم تشیع یعنی الگوی مسلط خارج شده است. الگوی مسلط یعنی الان سیطره دارد. یا به قول غربی‌ها هژمونی دارد. دقت کنید با رایج فرق دارد. یک کسی ممکن است بگوید رجعت ضروری مذهب نیست. اما جزء پارادایم تشیع است. پس فرق بین ضروری و پارادایم هم مشخص شد. پس ممکن است کسی بگوید رجعت ضروری مذهب نیست. اما جزء الگوی مسلط هست. پارادایم یعنی الگوی مسلط یا چارچوب مسلط که حاکمیت دارد.

ما یک بحثی داریم تحت عنوان تحوّل پارادایم. یعنی برخی اوقات پارادایم‌ها، پارادایم غالب هستند. اما کم کم یک پارادایم‌های خرده‌ای، یک گفتمان‌های خرده‌ای ایجاد می‌شود. حمله می‌کند به آن پارادایم مسلط، درگیر می‌شود با آن. بعد می‌رسد به جایی که رقیب می‌شود در مقابل آن پارادایم. ببینید یک خرده‌ای هست، ظهور و بروز ندارد. اما کم کم میاد بالا و رقیب می‌شود. به این می‌گویند پارادایم رقیب. قبل از اینکه رقیب شود به صورت خرده گفتمان یا رویکرد جلو می‌آید. مثلاً، در میان مسلمانان، پارادایم حاکم بر روان‌شناسی، پارادایم قیاسی بود. اصلاً پارادایم تجربی نبود. روان‌شناسی یا علم النفس در کتاب‌های فلسفه بود. یا پارادایم حاکم بر نجوم، یک پارادایم قیاسی بود. یعنی از کلی به جزئی بود. شما در شرح منظومه نجوم می‌خواندید. با اینکه گالیله و کوپرنیک هم آمده بود، باز پارادایم حاکم، زمین محوری بود. یعنی فکر می‌کردند همه چیز دور زمین می‌چرخد. فکر می‌کردند این ستاره‌ها مثلاً به اندازه این اتاق است. چون تلسکوپ نبود. تجربه نبود. بعد کم کم آشنایی با غرب پیدا شد و گفتند بزرگترین اشتباه این است که ما نجوم را از طریق قیاس بررسی کنیم. از راه کلی به جزئی رسیدن. نجوم یک علم استقرائی است. باید از جزئی به

جزئی برسیم و بعد به کلی برسیم. همین طور روان‌شناسی. بعد این آمد بر پارادایم تجربی رقیب شد و بعد غلبه کرد. الان اگر کسی بگوید زمین محور عالم است، شما قبول نمی‌کنید.

من در دوران نوجوانی یک کلاس نجوم می‌رفتم. درس مرحوم آیت الله شیخ عباس علی ادیب. بعد می‌گفتند ریاضی-داناتان و ادیبان در کلاس ایشان شرکت می‌کنند. در کلاس ما دیدیم که ایشان بر اساس زمین محوری بحث می‌کند. ما هم تعجب کردیم. بعد از یکی از شاگردان‌شان پرسیدیم. گفت که نه. ایشان همه این چیزها را بلد است. خیلی از مباحث نجوم را از منجمان هم بیشتر می‌داند. منتهی این پارادایم، پارادایم سنتی است و هنوز هم جواب می‌دهد. البته کلمه پارادایم را من به کار می‌برم. یعنی اگر بخواهد تقویم درست کند با زمین محوری هم جواب می‌دهد. اما این پارادایم همین طور که جلو می‌رود به مرور زمان نمی‌تواند برخی از مسائل را حل کند. ما کم کم مجبوریم به پارادایم جدید مراجعه کنیم. مثلاً نگاه کنید در بررسی‌های تاریخی. ما یک پارادایم سنتی تاریخی داشتیم که تا زمان مرحوم شیخ عباس قمی آمده است. یعنی تا این زمان پارادایم غالب بوده است. متن محور هستند. سند محور هستند. ممکن است شخصیت محور باشند. منبع محور باشند. بعد یک گفتمان ایجاد شد در مقابل آن. اما مرتب طرد شد. ولی الان دوباره دارد به وجود می‌آید. این را می‌گویند تحول پارادایم. و الان شما احساس می‌کنید که در مقابل پارادایمی که نماینده‌اش شیخ عباس قمی است یک پارادایم جدیدی در حال به وجود آمدن است. و این یک پارادایم جدیدی است در مقابل پارادایم سنتی.

تحول پارادایم به معنای پیشرفت نیست. یک وقت ممکن است یک پارادایمی در مورد مسائل مذهبی یا مسائل انسان‌شناسی پیش بیاید، و اصالت را بدهد به انسان. مثلاً الان پارادایم حاکم بر غرب، پارادایم اصالة الانسان هست. اما آیا این به معنای پیشرفت است؟ خیر. فقط پارادایم غالب است. پارادایم غالب بودن، بار ارزشی ندارد.

یا مثلاً بحث سلفی. ممکن است یک کسی معتقد باشد که آن چیزی که به نفع دنیا و آخرت ما است بازگشت به گذشته داشته باشیم. بعد این تبدیل به خرده پارادایم بشود و تبدیل بشود به یک پارادایم غالب بر بخشی از اهل سنت. یا لاقول رقیب بشود برای اهل سنت. یا الان پارادایمی داریم تحت عنوان پارادایم نو معتزله، دارند برمی‌گردند به رویکردی که معتزله در قرن دو و سه و چهار داشتند. به عقل بهای بیشتری می‌دهند. نقل‌ها را تحقیق و تحلیل می‌کنند. این می‌شود پارادایم نو معتزله. پس پارادایم در سطح کلان است و به معنای الگوی مسلط است. و الگوی معتزله هم می‌توانیم بگوئیم. چون ممکن است در یک زمان در یک مورد چند پارادایم وجود داشته باشد.

خوب یک سوال بپرسم. پارادایمی که شیخ عباس قمی نماینده‌اش بود، آیا هنوز هست؟ بله هنوز هست و پارادایم قابل اعتنا و مسلطی هم هست. در مقابل آن یک پارادایم دیگری داریم تحت عنوان پارادایم تحلیلی. ممکن است در

آینده اینها با همدیگر دعوا کنند و یکی شان پیروز شود. مثلا الان در تاریخ نگاری دانشگاهی‌ها، پارادایم شیخ عباس قمی کم‌رنگ است. اما در میان حوزویان پر رنگ است.

یک نکته: الگوی مسلط به معنای انحصار نیست. ممکن است چند تا الگو در جوامع مختلف مسلط باشد. مثلا ممکن است در شبه قاره یک پارادایمی مسلط باشد. آن پارادایم در ایران مسلط نباشد. یا ممکن است در حوزه چند تا پارادایم داشته باشیم. یک پارادایم حوزه قم و یک پارادایم حوزه نجف. اینها هر کدام چند نظریه دارند درباره سیاست یا اصول فقه. دیدگاه دارند، نظریه دارند درباره مثلا نقش فلسفه در اصول. این می‌شود پارادایم حوزه. مجموعه‌ای از نظریه‌ها و فرضیه‌ها و دیدگاه‌ها که مسلط است. تحول پارادایم را هم گفتیم.

یک نکته‌ای را هم توضیح بدهم چون پرسیدید. شیخ عباس قمی یک شخصیت است. اما در تاریخ کار کرده است. اما پشتوانه شیخ عباس قمی، مرحوم مجلسی هم هست. مرحوم طبرسی هم هست. مرحوم شیخ مفید هم هست. اینها همه پارادایمی را تشکیل دادند که الان نماینده‌اش و سخنگویش، شیخ عباس قمی شده است. پارادایم هیچ وقت به شخص اضافه نمی‌شود. اما گفتمان و رویکرد می‌تواند به شخص اضافه شود. اما پارادایم مضاف الیه‌ش هیچ وقت شخص نیست. چون پارادایم کلان است. و اوّلا مجموعه‌ای از نظریه‌ها و فرضیه‌ها است و ثانیاً این پارادایم باید مسلط باشد. یک مثال دیگر. مثلا امام خمینی (ره). فقه، اصول، عرفان، سیاست، ولایت فقیه، دارد. می‌توانیم بگوئیم پارادایم امام خمینی (ره)؟ خیر می‌گوئیم گفتمان امام خمینی (ره). یا مثلا گفتمان آیت الله خویی، یا گفتمان آیت الله سیستانی. پارادایم آیت الله سیستانی نمی‌گوئیم.

یک نکته. گفتمان امام خمینی (ره) گفتمانی است که تمام جوانب مختلف آن مربوط به خودش است و قبل از انقلاب از این حرف‌ها خبری نبود. ما در طول تاریخ این جور عارفی نداریم. عارفی که این جور به سیاست نگاه کند. فیلسوف این جوری نداریم. فقیه این گونه ممکن است داشته باشیم. ولی عارف و فیلسوف این گونه‌ای نداریم. یا نظریه ولایت فقیه به این گستردگی نداریم. کسی که تاریخ ولایت فقیه می‌نویسد و می‌خواهد به گستردگی امام خمینی (ره) بحث کند، می‌رود یک سطر یا یک سطر و نیم از مرحوم ملا مهدی نراقی پیدا می‌کند. که این قائل است اختیارات ولی فقیه مانند اختیارات پیامبر (ص) و امام (ع) است. بله اصل ولایت فقیه بر محدوده دیگر مثل خمس و زکات و حدود و دیات را داریم. (خود بنده هم به همراه یکی از بزرگان یک کتابی داریم حکومت اسلامی در اندیشه فقیهان شیعه که نشان می‌دهد که مثلا ما از شیخ صدوق به بعد ما چقدر بحث فقیه داریم). اما به این گستردگی، این گفتمان امام خمینی (ره) است. و ممکن است مدتی دیگر بشود پارادایم.

(حضار: اصطلاح پارادایم کلامی درست است؟) بله. درست است. چون مجموعه‌ای از نظریه‌ها و فرضیه‌ها در علم کلام است. مثلاً پارادایم کلامی ما چیست؟ روش آن چیست؟ مبانی آن چیست؟ فرضیه‌های آن چیست؟ نظریه‌های آن چیست؟ مثلاً پارادایم کلامی ما این است که امام (ع) جایگاه ویژه‌ای دارد. امام (ع) علم ویژه‌ای دارد. حالا ممکن است در درون گاهی امام (ع) را بگویند علمش تعریف شده است. و محدود به یک سری قلمروها است. یا یکی بگوید علم امام (ع) مطلق است. اما سر اینکه امام (ع) علمش عادی نیست و یا امام (ع) غیر از علم عادی علم دیگری دارد، پارادایم شیعه مسلط است و تأیید می‌کند. یا در مقابل پارادایم اهل سنت، مثلاً برخی از دوستان می‌خواهند آموزش ائمه (ع) را بحث کنند. می‌گوئیم این را بحث نکنید. چون این مخالف پارادایم شیعه است که امام (ع) هم استاد دارد. پارادایم شیعی این را نمی‌پذیرد. مثلاً بگوئیم جابر بن عبدالله انصاری استاد امام باقر (ع) است. این را پارادایم شیعی نمی‌پذیرد. حتی اگر تک گزاره‌هایی باشد که مثلاً امام علی (ع) مکتب خانه رفته است. این را پارادایم شیعی نمی‌پذیرد. پارادایم شیعی نمی‌پذیرد که معصومی از غیر معصوم چیزی یاد بگیرد. ممکن است معصوم (ع) از یک معصوم (ع) دیگر چیزی یاد بگیرد، اما معصوم (ع) از غیر معصوم چیزی یاد نمی‌گیرد. حتی علوم غیر دینی یاد بگیرد. مثلاً معصومی برود جایی نجاری یاد بگیرد. این را پارادایم مسلط شیعی نمی‌پذیرد. یا مثلاً پارادایم اهل سنت عدم عدالت صحابه را نمی‌پذیرد. ولی پارادایم شیعه ممکن است گروه گروه صحابه را در آنها مناقشه کند.

نکته: پارادایم کلان است. اصول، مبانی، روش‌ها، رویکردها، نظریه‌ها، فرضیه‌ها، روش‌ها، رویکردها، یافته‌ها، همه اینها جزء پارادایم هست. شبهات در مقابل یک پارادایم مسلط یک خرده گفتمان است. بعد ممکن است در مقابل این پارادایم مسلط یک سری گفتمان‌های مختلفی باشد. ممکن است حمله کنند. ممکن است هم‌سو باشند. تقویت بکنند. و بعد اینجا تحوّل پارادایم به وجود می‌آید. یک پارادایمی که در حال رشد است، اما در مقابل پارادایم بزرگ، کوچک است. اما کم کم رشد می‌کند، و اگر یک وقتی برسد به مقابل پارادایم بزرگ و رقیبش شود گفته می‌شود پارادایم شیف. پارادایمی که منعقد شده، کم کم دارد پیشرفت می‌کند.

من قبلاً یک مثالی زدم. اگر بخواهیم تاریخ معصومان را بررسی کنیم سه تا برادر وجود دارد. تاریخ، کلام و حدیث. کدام دو تا پارادایم مسلطند؟ کلام و حدیث. اما برادر کوچک تا یک مدتی قبل داشت شیر می‌خورد. اما کم کم دارد بزرگ می‌شود. یعنی ممکن است ما به یک پارادایم سوّمی برسیم. یعنی کم کم مسلط بشود و یک پارادایم تاریخی شکل بگیرد که لوازم و پیامدهای خودش را دارد.

ما بیشتر پارادایم را به کار می‌بریم که غیریتش را با پارادایم‌های مخالف روش کنیم. مثلاً وقتی ما می‌گوئیم پارادایم تشییع، می‌خواهیم بگوئیم پارادایم تسنن نیست. مثلاً عدالت صحابه در آن وجود ندارد. هم مؤلفه‌های ایجابی خودش را بگوئیم و هم غیریتش را با دیگران مشخص کنیم.

یک نکته: مقوم پارادایم کلان‌نگری و مجموعه‌ای بودن آن است. و آن شئونی هم که نسبت به طیف‌ها یا گفتمان‌های مختلف دارد. در پارادایم تشییع صدها گفتمان وجود دارد. در هر رشته‌ای اعم از فقه و کلام. مثلاً اخباری یک گفتمان دارد. اصولی یک گفتمان دارد. اینها نسبی است. حتی ممکن است اخباری خودش یک پارادایم بشود. وقتی که کلان باشد. مثلاً اخباری‌های بحرین. اخباری‌های قم. اینها بعداً ممکن است خودش یک پارادایم بشود. پس کلان‌گری، مجموعه‌ای بودن و تسلط. این سه تا را توجه کنید. ببینید در گفتمان من شرط مسلط را نگفتم. گفتمان لازم نیست تسلط داشته باشد. یک فردی ممکن است در یک گوشه‌ای یک گفتمان را برای خودش انتخاب بکند. یا در رویکرد شرط کلان بودن ندارد.

اما این نکته را بگویم که مخترع کلمه پارادایم هم، ویلیام کوهن هست. در سال ۱۹۶۲ از دنیا رفته است و یک کتابی دارد تحت عنوان ساختار انقلاب‌های علمی. این کتاب خیلی مورد توجه دانشگاه‌یان قرار گرفته است. و به خصوص در بحث پارادایم شیفت تکیه دارد. و پارادایم شیفت را هم این‌گونه تعریف می‌کند: تغییر در مفروضات اساسی. یعنی ارسطو تاکنون مراد بوده است. ما همه چیز را از ارسطو می‌گرفتیم. روش قیاسی را از ارسطو می‌گرفتیم. اما یک تغییری در ارسطو می‌دهیم. ارسطو را دیگر قبول نداریم. داستانی را نقل می‌کنند درباره تسلط پارادایم قیاسی و ارسطویی بر محافل غربی. نقل می‌کنند که در قرن پانزدهم چند تا کشیش با همدیگر داشتند بحث می‌کردند که دندان‌های اسب چند تا است؟ یکی می‌گفت بقراط گفته مثلاً سی و دو تا. یکی دیگر می‌گفت نه. این با قول جالینوس که گفته سی و چهار تا مخالفه. و قول جالینوس معتبرتر است. و دیگری می‌گفت ارشمیدوس قول دیگری دارد و همین‌طور بحث می‌کردند. دقت کنید این پارادایم مسلط بود که شخصیت محور بودند. یک دانش آموزی آنجا نشسته بود و گوش می‌داد. بعد به اینها گفت: خوب، اسب در اسطبل هست. بروید و دندان‌هایش را بشمارید. همه کشیش‌ها ریختند روی سر این دانش آموز و او را کتک زدند که چرا شما در مقابل حرف بزرگان اظهار نظر کردی؟! یعنی اینها اصلاً این مفروض را که می‌شود تجربه کرد را تصور نمی‌کردند. یعنی حتی اگر می‌رفتند و می‌شمردند و با این اقوال جور در نمی‌آمد یک توجیهی می‌کردند و می‌گفتند تجربه جواب نمی‌دهد و ما باید حتماً اقوال بزرگان را توجه کنیم. این پارادایم مسلط بود و کم‌کم آمدند این پارادایم مسلط را از بین بردند و به یک پارادایم فراموش شده تبدیل شد.

اما واژه بعدی، شناسی است. شناسی از مصدر شناختن گرفته شده است. ما وقتی با یک علم یا موضوع برخورد می‌کنیم، ممکن است سه لایه معرفتی داشته باشیم. لایه اول آشنایی است. مثلا تمام این مباحثی که من گفتم، پارادایم، گفتمان، رویکرد، و ... اینها همه در حد آشنایی بود. اگر من بخواهم یک کتاب در سطح آشنایی معرفی کنم همان کتاب روش‌ها است. روش‌های متعددی را در حد یک خط دو خط توضیح داده است.

آشنایی در مقاطع دانشگاهی معمولا در سطح دو، یا کارشناسی است. آشنایی با منابع، آشنایی با مآخذ، آشنایی با متون. اگر جایی در مقطع ارشد یا دکتری درس می‌خوانید و درسی دارید تحت عنوان آشنایی بدانید به شما توهین شده است. شما سطح‌تان بالاتر است.

اما سطح دوّم، سطح شناخت است. شناخت یعنی اینکه شما می‌شناسید. خاستگاه‌هایش را می‌دانید. دیدگاه‌ها را می‌دانید. می‌توانید تحلیل کنید. و می‌توانید یک نمای کلی از دانش انبوه در آن مورد ارائه دهید. مثلا شما می‌خواهید کتاب تاریخ طبری را بررسی کنید. می‌روید نگاه می‌کنید ببینید دانش انبوه راجع به تاریخ طبری چیست؟ نویسنده را معرفی کرده است. کتاب را معرفی کرده است. روشش را معرفی کرده است. اسلوبش را معرفی کرده است. استادش را معرفی کرده است. تاثیرگذاران و تاثیرپذیران را معرفی کرده است. اینها همه در حد شناخت است. که علاوه بر عنصر توصیف اجمالی، عنصر تحلیل هم به آن اضافه می‌شود. بنابراین در مرحله شناخت شما فراتر از دانش انبوه نمی‌روید. اما دانش انبوه را خوب گزارش می‌کنید. مثلا دائرة المعارف‌ها، دانش‌نامه‌ها، اینها دانش انبوه را گزارش می‌کنند. بعد از آن ما می‌رسیم به مرحله پژوهش. مثلا اگر ما می‌گفتیم روش پژوهی. ما اینجا روش‌ها را بحث می‌کردیم. این روش درست هست؟ درست نیست؟ نقد می‌کردیم. مثلا نقد می‌کردیم روش علامه سید جعفر مرتضی را. آیا روشش درست هست؟ درست نیست؟ دانش انبوه را گزارش نمی‌کردیم. بلکه خودمان تولید می‌کردیم. نظر می‌دادیم. ابتکار داشتیم.

پس ما در اینجا با سه سطح از لایه‌های معرفت آشنا شدیم. آشنایی، شناخت و پژوهش. حالا نقد ممکن است پسا پژوهش باشد. ما الان در این کارگاه در مرحله شناخت هستیم. می‌خواهیم روش‌ها را بشناسیم. می‌خواهیم توصیف دقیق بکنیم. دانش انبوه را جمع بکنیم و برای شما بیان کنیم. حالا این دانش انبوه هم دارای لایه‌های صریح و پنهان است که من برای شما خواهم گفت.

در اینجا خواهم گفت که روش با روش شناسی چه فرقی دارد. دو تا عبارت به کار می‌برند. من این دو تا عبارت را برای شما توضیح خواهم داد. می‌گویند روش معرفت درجه اول است. و روش شناسی معرفت درجه دوّم. خوب این معرفت درجه اول و معرفت درجه دوّم که اخیرا در منابع ما آمده است یعنی چه؟ برخی از علوم مستقیما با پدیده‌ها و واقعیّت‌ها و عینیّت‌ها سر و کار دارد. موضوع‌شان عینیّت‌ها و واقعیّت‌ها است. مثلا پزشکی. موضوع پزشکی چیست؟

بدن انسان. پزشکی که موضوعش در خارج قرار دارد می‌شود معرفت درجه اول. من می‌خواهم این موبایل را بشناسم. این موبایل در خارج وجود دارد. این می‌شود معرفت درجه اول. شما تاریخ می‌خوانید. مثلاً مأمون چند سال حکومت کرد؟ با امام رضا (ع) چه رفتاری داشت؟ عاقبت مأمون چه شد؟ این می‌شود معرفت درجه اول. این واقعیتی است خارجی. گرچه الان وجود ندارد. موضوع تاریخ انسان در گذشته است. یا مثلاً فیزیک درباره نور بحث می‌کند. یا شیمی درباره مواد بحث می‌کند. همه اینها معرفت درجه اول است.

اما گاهی اوقات شما یک سری معرفت‌هایی دارید که موضوعش یک واقعیت خارجی نیست. موضوع آن شناخت است. مثلاً فلسفه تاریخ. یا فلسفه علم فقه. موضوع علم فقه افعال مکلفه نیست. موضوعش این است که: این علم فقه چیست؟ از کجا آمده است؟ چه مبانی دارد؟ مکاتیب چیست؟ جریان‌هایش چیست؟ تاریخش چیست؟ مراحل رشدش چیست؟ موضوع فلسفه فقه، فایده علم فقه، تاریخ علم فقه و مسائلی که مربوط به علم فقه است. یا فلسفه علم تاریخ. فلسفه علم تاریخ می‌گوید: تاریخ چیست؟ فایده‌اش چیست؟ کاربرتش چیست؟ کشف در تاریخ یعنی چه؟ حجیت در تاریخ یعنی چه؟ همه این‌ها موضوعش خود علم تاریخ است. نه شخصیت‌های تاریخی. به اینها می‌گوئیم معرفت درجه دوم. این فلسفه‌های مضاف را که مثال زدیم کلاً معرفت درجه دوم هستند. هر علمی می‌تواند فلسفه داشته باشد. مثلاً فلسفه فیزیک. فلسفه شیمی. پس هر چیزی که موضوعش شناخت باشد، موضوعش علم باشد، این می‌شود معرفت درجه دوم. روش یعنی چه؟ یعنی من چگونه از این واقعیت‌ها بروم به واقعیت ب. حالا یک کسی می‌آید این چگونه رفتن را توصیف می‌کند. این می‌شود روش شناسی. روش معرفت درجه اول است. روش شناسی معرفت درجه دوم است. روش شناسی درباره روش بحث می‌کند. مثلاً چند تا روش داریم؟ روش سید جعفر مرتضی چگونه است؟ نمی‌گوید چگونه از اینجا بروید؟ می‌گوید این چگونه از اینجا رفته است؟ یا می‌گوید مکتب بغداد چگونه رفته است؟ یا مکتب شیخ صدوق چگونه درباره تاریخ، از داده به اطلاعات و از اطلاعات به فرآورده می‌رود؟ یک مثال برای روش شناسی بزنم. یک اصفهانی به بچه‌اش می‌گفت: اگر بچه خوبی باشی و با ادب باشی و کارهایت را سر وقت انجام بدهی، می‌برمت زنبیل آباد فلکه بستنی، بستنی خوردن بچه‌های مردم را ببینی. (خنده حضار). روش شناسی یعنی اینکه ما روش‌های مردم را می‌بینیم.

روش شناسی را غربی‌ها می‌گویند: متدولوژی (Methodology). و عرب‌ها به روش شناسی می‌گویند منهجیه. تکلیف جلسه بعد هم اینکه یک مقاله درباره پارادایم و یک مقاله هم درباره گفت‌وگو با موضوع تاریخی بخوانید.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته.